

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آنطور که بوده  
و نه آنطوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

( 3 )

توطئه بزرگ

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب دوم : اسرار نوار قرنطینه

برگردان : ماکان

از انتشارات حزب کار ایران ( توفان )

بخش نهم

حرفه شگفت انگیز یک تروریست

## 1 - بازگشت سیدنی ریلی

برلین ، دسامبر 1922 ، یک افسر نیروی دریایی آلمان به همراه یک افسر اطاعتی انگلیسی در حال گفتگو با زنی زیبا و جوان و شیک پوش در سالن شلوغ هتل معروف آدلون بودند. این زن پپیئا بابادیللا و یا به عبارت دیگر خانم چمبرز ستاره نمایشهای کمدی موزیکال لندن و بیوه نمایشنامه نویس موفق انگلیسی هدان چمبرز بود .

گفتگو به عملیات جاسوسی کشیده شد. فرد انگلیسی به شرح فعالیتهاى مافوق تصور ماموری انگلیسی در روسیه شوروی به نام آقای سی . آغاز نمود. مرد آلمانی از شهرت آقای سی . با اطلاع بود. آن دو با نقل حکایت هایی در مورد ماجراجویی افسانه ای وی یکدیگر را سرگرم نمودند. سرانجام خانم چمبرز، که دیگر قادر به حفظ کنجکاوى خود نبود پرسید: این آقای سی . کیست؟

انگلیسی در جواب : کی نیست؟ به شما بگویم خانم چمبرز، این آقای سی . مردی است اسرار آمیز، اسرار آمیزترین مرد اروپا. راستی این را هم باید بگویم که نرخ سر او از هر موجود دیگری بالاتر است. بلشویکها یک استان را در ازای زنده یا مرده وی تحویل میدهند. مردی است که در خطر زندگی میکند و در بسیاری موقعیتهای چشم و گوش ما در روسیه بوده است و بین خودمان بماند، اگر بلشویسم خطر بزرگ تری از این که هست نشده علتش وجود همین فرد میباشد.

خانم چمبرز مشتاق بود بیشتر درباره آقای سی . این مرد اسرار آمیز بشنود. همراه انگلیسی وی لبخندی زده گفت : من همین امروز بعد از ظهر وی را دیدم . او هم اکنون در همین هتل اقامت دارد ...

همان شب خانم چمبرز برای اولین بار چشمش به آقای سی . افتاد و آنطور که بعدها نوشت، آقای سی . مردی با " سر و روی آراسته و خوش لباس، با چهره ای استخوانی و گرفته و حالتی تمسخر آمیز که می توانست تحقیر آمیز بر داشت شود، بود، حالت مردی که نه یکبار بلکه بارها به چهره مرگ خندیده است " . خانم چمبرز در همان نگاه اول به عشق این مرد گرفتار شد. این دو به یکدیگر معرفی شدند. آقای سی . آن شب در مورد " اوضاع اروپا، روسیه و چکا " و از همه مهمتر در باره " خطر بلشویسم " با خانم چمبرز صحبت کرد. وی سپس نام واقعی خود را به خانم چمبرز اعتراف کرد : کاپیتن سیدنی جرج ریلی ...

\* \* \*

سیدنی ریلی به دنبال شکست مذبحخانه توطئه اش علیه شوروی در سال 1918، بار دیگر توسط وزیر جنگ انگلیس، وینستون چرچیل به روسیه فرستاده شد تا در امر سازماندهی دستگاه جاسوسی ژنرال دنیکن کمک کند. ریلی در ضمن بعنوان رابطی بین دنیکن و متحدین ضد شوروی اروپایی او عمل میکرد. در طی سالهای 1919، و 1920، جاسوس انگلیسی با حرارات فراوان در پاریس، ورشو و پراگ فعالیت کرده و ارتشهای ضد شوروی و آژانسهای جاسوسی-خرابکاری را سازمان داد. بعدها وی بعنوان ماموری نیمه رسمی برای برخی مهاجران میلیونر تزاری از جمله دوست و صاحبکار قدیمیش کنت چو برسکی خدمت نمود. یکی از جاه طلبانه ترین نقشه هایی که ریلی به برپایی آن کمک نمود، تورگ پرام، کارتل سرمایه داران مهاجر تزاری و همکاران انگلیسی-فرانسوی آنان بود.

ریلی در نتیجه عملیات مالیش، ثروت شخصی قابل ملاحظه ای اندوخته و ریاست تعدادی شرکتها را که در سابق با موسسات بزرگ بارزگانی روسی ارتباط داشتند، بدست گرفته بود. وی همچنین از تماسهای بین المللی مهمی برخوردار بود و دوستان شخصی اش افرادی چون وینستون چرچیل، ژنرال ماکس هوفمان و رئیس ستاد نظامی فنلاند، والنیوس را شامل می شدند. در کینه تعصب آلود جاسوس انگلیسی نسبت به روسیه هیچ گونه کاهشی پیدا نشده بود. نابود سازی بلشویسم اکنون به هدف اساسی زندگی وی تبدیل میگردد. علاقه بی حد وی به ناپلئون بناپارت، به اصطلاح فاتح روسیه، او را به یکی از پر شور ترین گرد آورندگان آثار و اشیاء زمان ناپلئون بدل ساخته بود. ارزش کلکیسون او به هزاران لیره استرلینگ میرسید. شخصیت دیکتاتور اهل کرس وی را مجذوب خویش ساخته بود، ریلی می گفت:

یک ستون توپخانه بقایای انقلاب فرانسه را به زیر پا له کرد، قطعا یک مامور جاسوسی انگلیس با عوامل بسیاری که به نفع وی موجودند، قادر خواهد بود سالار مسکو گردد.

در روز 18 مه 1923، خانم چمبرز به ازدواج کاپیتن سیدنی ریلی درآمد. کاپیتن جرج هیل، همدست قدیمی ریلی در روزهای مسکو، نقش شاهد این ازدواج را داشت. و اما دیری نگذشت که خانم چمبرز نیز شریک دسیسه های افسانه ای شوهرش گردید. وی بعدها نوشت:

رفته رفته با فعالیتهایی که در پس پرده سیاست های اروپایی جریان داشت آشنا گشتم. دریافتم که قلب هر پایتخت اروپایی با توطئه تبعیدیان بر علیه ظالمین کنونی کشورشان در تیش است، که در برلین و پاریس، در پراگ و لندن گروههای کوچک تبعیدی به طرح ریزی و توطئه مشغولند. هلسینکی در آن دوره از ضد انقلابیونی سرشار بود که توسط چندین دولت اروپایی حمایت مالی میشدند. سیدنی بطور شدیدی به این جنبش علاقه مند بود و وقت و انرژی بسیاری را به آن اختصاص میداد.

روزی مردی مرموز برای ملاقات با سیدنی ریلی به آپارتمان وی در لندن آمد. در ابتدا خود را بعنوان " آقای وارنر " معرفی نمود. دارای استخوانهای گونه برجسته و چشمانی سرد خاکستری و ریش بلند سیاهی بود که تقریبا تمام چهره وی را می پوشانید. تنومند بود و بازوان بلندش تقریبا به زانوانش میرسید. اعتبار نامه های او شامل گذرنامه ای انگلیسی، جوازی که در پاریس توسط رهبر سوسیال انقلابیها بوریس ساوینکف نوشته و امضا شده بود و همچنین نامه ای از طرف یک شخصیت سیاسی معروف انگلیسی میگردد. ملاقت کننده به ریلی گفت که یک هفته در لندن برای مشورت با وزارت خارجه خواهد ماند.

" آقای وارنر " سپس هویت واقعی خود را آشکار نمود. نام حقیقی او دریکوف رهبر یکی از گروههای پنجگانه ای بود که دستگاه توطئه گری ضد شوروی ریلی را در روسیه در سال 1918، تشکیل میداد. اکنون وی رهبر سازمان زیر زمینی سفید در مسکو شده بود. دریکوف به ریلی چنین گفت:

کاپیتن ریلی شما سازمان عالی در روسیه داشتید. اکنون ما سر نخ آنرا دوباره بدست گرفته و آنرا بکار انداخته ایم، کلیه ماموران قدیمتان آنجا هستند. بالكوف را بیاد می‌آورید؟ او با ماست .... یکی از همین روزها این سرخ پوستان را درهم میکوبیم و دوران خوش گذشته را از نو آغاز خواهیم کرد. اما خودتان می‌دانید ما روسها چگونه مردمانی هستیم. نقشه می‌ریزیم و می‌ریزیم، طرح پشت طرح تهیه می‌کنیم و سپس سر جزئیات بی اهمیت با هم به نزاع می‌پردازیم در حالی که موقعیتهای طلایی یکی پس از دیگری از کنارمان می‌خزد و هیچ کاری انجام نمی‌گیرد. آه!

در یکوف موضوع ملاقاتش را از سر گرفت:

کاپیتن ریلی، ما در روسیه به یک مرد احتیاج داریم. مردی که بتواند رهبری کند و انگیزه انجام کارها گردد، مردی که در دستوراتش چون و چرا نباشد. مردی که یک سالار و یا اگر دوست دارید یک دیکتاتور باشد. همانطور که موسولینی در ایتالیاست. و بالاخره مردی که قادر باشد با اراده ای آهنین به کشمکش های کهنه ای که دوستان ما را در آنجا از هم جدا ساخته پایان دهد و از ما سلاحی بسازد که قلب ظالمین کنونی روسیه را از هم بشکافد!

ریلی پرسید:

و اما ساوینگف؟ او که اکنون در پاریس است درست همان مردیست که خواهانش هستید. مردی واقعا بزرگ با شخصیتی بزرگ. کسی که از کودکی برای رهبری و سازماندهی ساخته شده است!

خانم ریلی که این گفتگو را در خاطراتش منعکس نموده می‌نویسد:

از لحن صدای سیدنی میتوانستم بخوانم که با سپردن امور به دست ساوینگف، آن رهبر روسی که با چنین صمیمیتی ستایشش میکرد، به چه از خود گذشتگی دست میزند.

## 2 - " شغلی مانند هر شغل دیگر !

بوریس ساوینگف که از سال 1924، از سوی سیاست بازان داویننگ استریت (مقر نخست وزیری انگلستان در لندن . م) و که د ورسه (مقر وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس . م) بعنوان دیکتاتور آینده روسیه انگاشته می‌شد، از بسیاری جهات یکی از قابل توجه ترین شخصیهایی بود که از میان تلاطمات و هرج و مرج ناشی از سقوط روسیه قدیم، سر بلند کرده بودند. کوچک اندام و رنگ پریده با سر کم مو و صدایی آرام بود. معمولا به گونه ای بی نقص ملبس و دارای کتی فراک و چکمه های چرمی بود و با این هیئت، به قول سامرست موام (نویسنده معروف انگلیسی . م) بیشتر " به یک رئیس بانک شبیه بود تا یک تروریست معروف و یا ضد انقلابی خشن ". وی صاحب استعداد های بسیار و گوناگون بود. وینستون چرچیل که برای اولین بار توسط سیدنی ریلی با این شخص آشنا شده بود، بعدها در کتاب خود " معاصران بزرگ " از تروریست روسی بعنوان تجلی " خرد یک سیاستمدار، کیفیات یک فرمانده، شجاعت یک قهرمان و استقامت یک شهید " یاد نمود. و اضافه کرد که " تمام زندگی ساوینگف در توطئه گذشته است. "

ساوینگف به هنگام جوانی، در روسیه تزاری، یکی از اعضای رهبری حزب سوسیال انقلابی بود و به همراه چهار نفر دیگر از رهبران، " سازمان نبرد " حزب را که کمیته مخصوص تروریسم با مسئولیت تدارکاتی برای قتل ماموران تزاری بود، هدایت می‌کرد. دوک اعظم سرگی عمومی تزار و نیز وزیر کشور و . ک . پلهوه از ماموران تزاری بودند که توسط " سازمان نبرد " ، طی سالهای نخستین دهه 1900، به قتل رسیدند . ( 1 )

پس از اولین شکست ، در ارتباط با سرنگونی تزاریسم در سال 1905، ساوینگف به نوعی نا امیدی در مورد زندگی انقلابی رسید و خود را وقف کارهای ادبی نمود. وی شرح زندگی مهیجی به نام " اسب رنگ پریده " نوشت که در آن نقش خود را در قتل پلهوه و دوک اعظم سرگی

توصیف میکرد. وی توضیح میداد که چگونه با تغییر چهره خود به صورت یک مامور انگلیسی، با گذرنامه قلابی انگلیسی در جیب و "سه کیلو گرم دینامیت در زیر میز" روزها از پس روزها، به امید گذار کالسکه دوک اعظم، در منزلی کوچک، مشرف به یک خیابان به انتظار نشسته است.

سالها بعد، در دوران جنگ جهانی اول، هنگامی که داستان نویسنده انگلیسی سامرست موام، توسط سرویس مخفی انگلیس به روسیه فرستاده شد تا با ساوینکف تماس برقرار کند (2)، از تروریست روسی پرسید آیا اجرای چنین قتل‌هایی احتیاج به شجاعت فوق العاده دارد. ساوینکف در پاسخ گفت:

باور کنید به هیچ وجه، این هم شغلی است مانند هر شغل دیگر. انسان به آن عادت میکند. در ژوئن 1917، بوریس ساوینکف، قاتل و داستان نویسنده حرفه‌ای، بنا به توصیه متفکین توسط کرنسکی به سمت کمیسر سیاسی ارتش هفتم در جبهه گالیسیا گماشته شد. نفرات این ارتش در حال شورش علیه دولت موقت بودند و این نظر در میان بود که روشهای قلدر منشا نه ساوینکف برای رو در رویی با این موقعیت میتواند موثر باشد. ساوینکف به آشوب خاتمه داد و گزارش شده که در یک موقعیت بدست خود، نمایندگان یکی از شوراهای بلشویکی سربازان را اعدام نمود... با اصرار ساوینکف، کرنسکی ژنرال کرنیلوف را به فرماندهی کل ارتشهای روسیه گماشت. خود ساوینکف به معاونت وزارت جنگ منتصب شد در حالی که مدتی بود بعنوان مامور مخفی دولت فرانسه فعالیت میکرد و در حال توطئه برای سرنگونی دولت کرنسکی و استقرار یک دیکتاتوری نظامی تحت رهبری کرنیلوف بود.

پس از انقلاب بلشویکی، ساوینکف شورش ضد شوروی را در یاروسلاو رهبری نمود. این شورش تحت حمایت مالی مخفیانه فرانسویان بوده و با کودتای نافرجام سیدنی ریلی در مسکو تطابق زمانی داده شده بود. نیروهای ساوینکف توسط ارتش سرخ درهم کوبیده شدند و خود وی به زحمت توانست جان سالم از مهلکه بدر برد. پس از گریز از روسیه، ساوینکف مقام خود را بعنوان یکی از نمایندگان سیاسی روسهای سفید تثبیت کرد. همان گونه که وینستون چرچیل در باره ساوینکف در کتاب خود "معاصران بزرگ" مینویسد:

با در دست داشتن مسئولیت کلیه روابط با متفکین و با ایالات بسیار مهم بالتیک، مرزی که در آن زمان "نوار قرنطینه" غرب را تشکیل میداد، پوچی گرای سابق کفایت خود را چه از جهت فرماندهی و چه از جهت توطئه چینی به نمایش گزارد.

در سال 1920، ساوینکف به لهستان مهاجرت نمود و در آنجا، با کمک دوست شفیقش مارشال پیل سودسکی، 30 000 افسر و نفرات را به دور خود جمع کرده، آنها را تسلیح و به تعلیم آنها برای تدارک سوء قصد دیگری علیه روسیه شوروی پرداخت.

به دنبال آن، ساوینکف ستاد خود را به پراگ منتقل کرد و در آنجا با فعالیت نزدیک با ژنرال فاشیست چک گایدا، سازمانی تشکیل داد که به نام "گارد های سبز" شناخته میشد و عمدتاً از افسران سابق تزاری و تروریستهای ضد انقلابی ترکیب شده بود.

گارد های سبز یک رشته حملات را به مرز شوروی سازمان دادند و در این راه مزارع را غارت کرده و سوزاندند. کارگران و دهقانان را قتل عام و ماموران محلی شوروی را کشتند. ساوینکف در این فعالیتها همکاری نزدیک چندین سرویس مخفی کشورهای اروپایی را با خود داشت. یکی از دستیاران ساوینکف، تروریستی سوسیال انقلابی بنام فومیچف شعبه‌ای از دستگاه توطئه

چینی تروریستی ساوینکف را در ویننا پایتخت سابق لیتوانی که در سال 1920 توسط لهستانیها تصرف شده بود، برپا نمود. گروه فومیچف با همکاری لهستان به تشکیل هسته های مخفی در خاک شوروی، برای فعالیتهای جاسوسی و همکاری با گروههای دیگر تروریستی دست زد. این گروههای تروریستی مجهز به اسلحه، پول و مدارک جعلی، توسط مقامات لهستانی به روسیه فرستاده میشدند.

فومیچف بعدها در روزنامه ایزوسیپا در 17 سپتامبر 1924، عملیاتی را که توسط گروه وی صورت میگرفت باین صورت توصیف نمود :

هنگامی که این جاسوسان و گروهها پس از انجام جنایتهایی که بهشان محول شده بود باز میگشتند من مسئولیت حفظ رابطه ی بین آنان و مقامات لهستانی را بعهده داشتم چه این من بودم که مدارک ر بوده شده و وسائل جاسوسی را بین آنان رد و بدل میکردم. دسته های سرگی پاولفسکی، تروب نیکف، مونچ، دانیل، ایوانف و سایر دسته های کوچک تر و همچنین دیگر جاسوسان و تروریستهایی که بطور فردی عمل میکردند، به این شکل به روسیه فرستاده میشدند. از میان سایر نکات این را به یاد میآورم که چگونه سرهنگ سوژفسکی در سال 1922 با نقشه ای برای قتل لنین به روسیه فرستاده شد ...

روشهای خشن ساوینکف، شخصیت آهنربایی و استعدادهای فوق العاده وی برای سازماندهی به مذاق آن مهاجران روسی سفید و دولت مردان اروپایی ضد شوروی که هنوز رویای سرنگونی دولت شوروی را در سر داشتند خوش میآمد. معهدا همین افراد در مواردی، به گونه ای ملایم از سابقه ساوینکف آزرده خاطر میشدند. در سال 1919، هنگامی که وینستون چرچیل در پاریس با نخست وزیر سابق تزاری سازانف مشغول مذاکره بود، سخن از ساوینکف به میان آمد. چرچیل بعدها این برخورد را در کتاب " معاصران بزرگ " چنین روایت نمود :

چرچیل : وضعتان با ساوینکف چطور است ؟

نخست وزیر سابق تزار دستهایش را با حالتی نا رضایتمندانه تکان داد و گفت :

او یک قاتل است ! خودم از این که با وی کار میکنم در عجبم ! اما چه میشود کرد ؟ وی مردی است با کفایت بسیار و سرشار از قریحه و قاطعیت. هیچکس به خوبی او یافت نمیشود !

### 3 - یکشنبه در چکرز

در سال 1922، قحطی نواحی وسیعی از روسیه را در خود گرفته بود و فروپاشی دولت شوروی اجتناب نا پذیر به نظر میرسید. دولت مردان اروپا، مهاجران روسی سفید و اپوزیسیون سیاسی داخلی روسیه به شدت سرگرم انعقاد قراردادهای سری و طرح کابینه های جدید برای روسیه بودند. کابینه هایی که آمادگی داشته باشند در لحظه ی مقرر زمام امور را بیدرنگ بدست گیرند. مذاکرات شدیدی در مورد دیکتاتوری احتمالی روسیه در جریان بود. در این میان کاپیتن سیدنی ریلی ، ساوینکف را نیز به نزد چرچیل آورد.

چرچیل مدتها بود تحت تاثیر کاراکتر این " قاتل و شخصیت ادبی " ، آنطور که خود از وی یاد میکرد، قرار گرفته بود . او که با ریلی در مورد ساوینکف بعنوان مردی که میتوان باو " رهبری کارهای بزرگی را محول کرد " هم عقیده بود، تصمیم گرفت وی را به نخست وزیر انگلیس، للوید جرج معرفی نماید، کنفرانسی محرمانه در چکرز ، آسایشگاه نخست وزیر در بیرون شهر، ترتیب داده شد.

چرچیل و ساوینکف، در رکاب یکدیگر به سوی چکرز رهسپار شدند. چرچیل در " معاصران بزرگ " میآورد :

یکشنبه بود، نخست وزیر همراه با چند شخصیت کلیسایی توسط یک گروه خواننده و لاش ( اهل ویلز انگلستان . م ) که از زادگاه خود برای اجرای آوازهای دسته جمعی نزد وی آمده بودند، احاطه شده بود. مدت چند ساعت ترانه های و لاش به زیباترین وجهی به اجرا درآمد. پس از آن گفتگوهایمان را آغاز کردیم.

با وجود این للوید جرج تمایل و شتاب چندانی برای واداشتن دولت انگلیس به حمایت از بوریس ساوینکف نداشت. وی عقیده داشت که " زمان سختی ها سپری شده است " و این که تجربه بلشویکی برای کنترل سوسیالیستی صنایع البته به شکست می انجامد. " رهبران بلشویک در مقابله با مسئولیتهای دولتی در شکل واقعی آن " یا از تنوری های مارکسیستی

خود دست شسته و یا مانند " روبسپیر و سن ژوست " (3) با یکدیگر به جدال برخاسته و عاقبت از قدرت به زیر خواهند افتاد .

و اما در مورد " تهدید جهانی کمونیسم " که آن قدر چرچیل و اینتلیجنت سرویس انگلیس را منقلب کرده بود، لئوید جرج به سادگی آنرا انکار نمود ....

بوریس ساوینکف با رفتار سنگین و رسمی خود ، پس از آن که لئوید جرج سخنانش را به پایان رساند چنین گفت :

آقای نخست وزیر اجازه می فرمایید اشاره کنم که پس از سقوط امپراتوری رم نیز قرون وسطا آغاز گردید !

\* \* \* \* \*

### توضیحات :

( 1 ) : رهبر سازمان نبرد شخصی بود به نام یونو آسف که یکی از خارق العاده ترین ماموران و تحریک گران تاریخ بود. این فرد جاسوس که در خدمت پلیس مخفی تزار بود ، علیرغم این که به تناوب به انقلابیون و تروریستها خیانت میکرد ، در حقیقت طرح های قتل دوک اعظم سرگی و سایر مقامات تزاری را نیز میریخت علاقه وی تنها به پول بود ؛ او به انجام این قتلها مدد میرساند چرا که میدانست انجام موفقیت آمیز آنها وی را قادر میسازد که هزینه بیشتری را از حزب اس . ار . طلب کند. طبیعی است که وی پلیس مخفی تزاری را از نقشی که در این قتلها بازی میکرد بی خبر می گذاشت .

رهبر سوسیال انقلابی دیگری که بطور نزدیک با ساوینکف و آسف کار میکرد ، ویکتور چرنف بود . چرنف نیز مانند ساوینکف بعدها در عملیات ضد شوروی فعال گردید . وی در سال 1940 به امریکا رفت و در پخش تبلیغات ضد شوروی تخصص یافت . در باره فعالیت های چرنف به بخش 23 کتاب مراجعه نمایید .

( 2 ) : سامرست موام در پیش گفتار کتاب خود " آشنودن یا مامور انگلیسی " ماموریت خود را در روسیه چنین توصیف میکند : " در سال 1917 به روسیه رفتیم . مرا برای جلوگیری از انقلاب بلشویکی و نگاه داشتن روسیه در حال جنگ فرستاده بودند. " و می افزاید : " خواننده البته ملاحظه میکند که کوششهای من در این زمینه به موفقیت نیا انجامید . "

( 3 ) : روبسپیر و سن ژوست اعضاء دولت انقلابی پس از انقلاب فرانسه در سال 1789 بودند که بعدها از در مخالفت با یکدیگر درآمدند . مترجم

.....

### جمع بندی از این بخش :

آموخته این بخش ، در ضرورت شناخت هر چه عمیق تر کمونیستهای مارکسیست لنینیست از ایادی و مزدوران آشکار و نهان هزار چهره امپریالیسم می باشد . مزدورانی که با توجه به امکانات فنی و مالی گسترده ای که از طریق امپریالیست ها در اختیار دارند ، قادرند سیاه را سفید و سفید را سیاه جلوه دهند . مزدورانی که علیرغم سابقه ی " انقلابی " گذشته خویش ، به سیاه دل ترین افرادی تبدیل گردیدند که از انجام جنایتکارترین اعمال ضد بشری نه تنها شرم نداشتند بلکه بدان نیز افتخار می کردند . آری باید هوشیاری خویش را در شناخت و بر ملا کردند چهره سیاه و بغایت ارتجاعی این مزدوران افزایش داد . نباید بدون شناخت عمیق از ماهیت حقیقی این حضرات در دام عنکبوتی آنان گرفتار شد بلکه جهت شناخت واقعی باید با توسل به سلاح پاد زهر ، جنبش توده های زحمتکشان را واکسینه ی گرداند . یگانه پاد زهر کار آمد و موثری که قادر گردد با این ویروس ویرانگر خطرناک مقابله کند و بر آن پیروز گردد ، مرز

بندی شفاف با امپریالیسم و صهیونیسم در هر گونه جنبش اعتراضی و مقاومت گرانه توده ها می باشد. امپریالیست ها و صهیونیست ها طبق تجربه تاریخ بزرگترین ناقلان شیوع این گونه ویروس ها به جنبش های آزادی بخش و دمکراتیک می باشند.

نمونه این درس آموزی را می توان در جنبش اخیر مردم آذربایجان، کردستان، خوزستان، بلوچستان و ... علیه ستمگری رژیم جمهوری اسلامی سرمایه داری ایران دید. در بستر این جنبش حق طلبانه بود که امپریالیست ها و بویژه امپریالیسم آمریکا و صهیونیست ها اسرائیلی با اختصاص بودجه 75 میلیون دلاری کوشیدند با اپوزیسیون های ارتجاعی دست ساز که سالهای درازی جهت تشکیل آن سرمایه گذاری نموده اند، با دامن زدن به کینه و نفرت (سیاست همیشگی شان) قومی و مذهبی و ملی، به اهداف شوم جهان خوارانه خویش دست یابند.

باید دقت داشت که با توجه به مضمون اتحاد مبارزاتی زحمتکشان و همبستگی خلقهای گوناگون که تقویت نیرو کار را مد نظر دارد، و آنهم با تحلیل مشخص از شرایط کنونی به دفاع از شعار "حق تعیین سرنوشت خلقها" پرداخت.

بطور مثال نمی توان در شرایطی که امپریالیسم آمریکا علناً و بی شرمانه جهت تحقق سرکردگی بلامنازع خویش بر جهان آتش جنگ افروزی در ایران را دامن می زند، به صرف ماهیت بغایت ضد بشری رژیم از طرفندهای ضد انسانی و خائمانسوز سیاست های ارتجاعی این امپریالیسم درنده خوی وحشی (با توجه به نمونه های تاریخی) غافل بود و خود را طرفدار شعار "حق تعیین سرنوشت خلقها" ی ایران دانست. نباید از اتهام دفاع از رژیم بیم داشت. موضع کمونیستها نسبت به رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی کاملاً روشن است، این رژیم باید بدست توانمند توده های رنج و کارسرنگون گردد و نه بدست امپریالیستهای وحشی و ضد بشری.

پرواضع است که خلقهای ایران طبق تجربه سیاسی-تاریخی هرگز قادر نخواهند بود در بستر جنگ ویرانگر داخلی ناشی از کینه و نفرت ملی، حاکم بر سرنوشت خویش گردند، بلکه بر عکس حاکمیت خلق بر سرنوشت خویش تنها و تنها در پرتوی همبستگی و اتحاد مبارزاتی زحمتکشان ملیت های مختلف علیه ستمگران و استثمارکنندگان حاکم مقدور و قابل تحقق می باشد.

نمی توان بدون در نظر گرفتن مضمون انقلابی هر اصلی و تنها با اسناد به اصل درست مارکسیستی لنینیستی "حق تعیین سرنوشت خلقها" از جنبش های ارتجاعی ملتی که با طرح شعارهای تفرقه افکنانه، "نفرت ضد خلقها" را بجای "نفرت ضد طبقات استثمارگر" دامن می زنند بدفاع برخاست و آنرا "دفاع" از اصول مارکسیسم لنینیسم دانست.

امروزه در شرایط غالب بودن قوانین و احکام انحصارات امپریالیستی بر سرنوشت اقتصادی-سیاسی-فرهنگی و حتی امنیتی صدها میلیون از سکنه مردم جهان، با توجه به سیاست های قلدرمنشانه و جنایتکارانه انحصارات امپریالیستی آمریکایی که "حق تعیین سرنوشت خلقها" را با بمب افکن های غول پیکر-کودتا های خونین آشکار و نهان-با علم کردن اپوزیسیون های قلابی دست ساز و ... در راستای منافع استعماری و استثمارگری خویش تعریف می کند، تحقق خواست حق طلبانه خلقها در حاکمیت بر سرنوشتشان بدون مبارزه سراسری علیه امپریالیستهای آمریکایی و صهیونیست های اسرائیلی غیر ممکن است.

در واقع جوهر کلام انقلابی شعار "حق تعیین سرنوشت خلقها" که مارکسیسم لنینیسم بر ضرورت تحقق آن تاکید می ورزد، در مضمون اتحاد طبقاتی نیروی رنج و کار در مبارزه علیه نیروی سرمایه (کلیه حاکمیت ارتجاعی متشکل از تمامی سرمایه داران رنگ و وارنگ فارسی، ترکی، عربی، کردی، بلوچی و .. و امپریالیستها) نهفته است و معنی حقیقی خویش را بازتاب میدهد. نمی توان فقط با اسناد به نقل قولی از مارکس، استالین و یا لنین بدون در نظر داشتن مضمون انقلابی گفته های این بزرگان بدفاع از "حق تعیین سرنوشت خلقها" برخاست و ادعای مارکسیست لنینیست بودن داشت. مارکسیست لنینیست واقعی کسی است که همواره: با در نظر داشتن منافع زحمتکشان (با توسل به تجربه تاریخی-سیاسی) و با تحلیل از شرایط مشخص هر دوران به رخدادها و وقایع بنگرد و به ترویج و تبلیغ شعاری متوسل گردد که حامی منافع

زحمتکشان و در تقویت جبهه کار علیه سرمایه قرار داشته باشد. تمام هنر انقلابی کمونیست های راستین در همین سمت یابی ترقی خواهانه نهفته است. حتی اگر به قول لنین کبیر قرار باشد بخاطر منافع زحمتکشان دامن بپا کرد. باید قادر بود بدون به چپ و راست در غلتیدن در هر شرایطی این منافع را تشخیص داد و با طرح شعارهای تاکتیکی مناسب آنرا بمیان توده ها برد. پس روشن است دفاع کمونیست ها از هر جنبشی مشروط به دفاع از منافع زحمتکشان است و هرگز نباید تحت هیچ شرایطی تحت تاثیر ماشین تبلیغات سازی امپریالیستها قرار گرفت. پس روشن است هر " جنبش " اجتماعی- سیاسی قابل دفاع نیست مگر این که عیار حقیقی آن از قبل مشخص گردد. تنها سنگ محک عیار یابی هر جنبش سیاسی- اجتماعی که در جهت منافع زحمتکشان و ستمدیدگان باشد، مرز بندی شفاف و قاطع با امپریالیسم و بویژه امپریالیسم امریکا و ایادی ریز و درشت آن می باشد. نمی توان شعار مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم سر داد بدون این که جنایات و بربرمنشی امپریالیسم امریکا در افغانستان و عراق را به بهانه ارتجاعی بودن رژیم جمهوری اسلامی ایران محکوم نکرد و علیه آن به مبارزه نپرداخت و بدتر از آن بی خردانه مبارزه کمونیست های راستین علیه جنایات امپریالیسم امریکا در عراق و افغانستان را دفاع از رژیم اسلامی ایران دانست و بدین ترتیب عملاً، خواسته و یا ناخواسته در مسیر خدمت به جبهه امپریالیسم گام برداشت. پس پر واضح است جهت ممانعت از نفوذ امپریالیستها توسط ایادیشان در جنبش های آزادیبخش و ترقی خواهانه باید با سپر دفاعی بمقابله برخاست. بهترین سپر دفاعی در شرایط کنونی؛ مرزبندی قاطع و شفاف با امپریالیسم و بویژه امپریالیسم امریکا و صهیونیستهای اسرائیلی است و این آن درس تاریخی- سیاسی این بخش از وقایع شوروی سوسیالیستی است که جهت تعمیق هر چه بیشتر آگاهی مبارزاتی طبقاتی می توان بکار برد.

بهمن ادیب 2006 / 06 / 30